

شرایط قاضی - عدالت

برگه جلسه :

صفحه 162 و 163

کلامی - شاید - خاص از شیخ انصاری در عدالت

توجه کنید: «...مراتب الملكة في القوة والضعف متفاوتة، يتلو آخرها العصمة والمعتبر في العدالة أدنى المراتب وهي الحالة التي يجد الانسان بها مدافعة الهوى في أول الامر و ان صارت مغلوطة بعد ذلك و من هنا تصدر الكبيرة عن ذی الملكة كثيرا...»¹

این سخن را مقایسه نمایید با برخی کلمات که مستفاد از آنها تنافی انجام حتی یک کبیره (حتما در طول عمر تکلیف یا مدت بس طولانی) با عدالت است؛ از باب نمونه توجه کنید:

«هي عبارة عن ملكة اتیان الواجبات و ترك خصوص الكبائر من المحرمات و تحقق الاتیان و الترك خارجا بضميمة ملكة المروءة»²

تحلیل رفتار شیخ انصاری

ناگفته نماند شیخ انصاری آن چه را فرمود، به این دلیل فرموده تا بلافاصله در ادامه متن فوق بفرماید:

«كيف كان: فالحالة المذكورة غير عزيزة في الناس [و] ليس في الندرة على ما ذكره الوحيد البهبهاني بحيث يلزم من اشتراطه وإلغاء ما عده، إختلال النظام. وكيف يخفى على هؤلاء ذلك حتّى يعتبروا في العدالة شيئاً يلزم منه - بحكم الوجدان - ما هو بديهي البطلان؛ إذ المفروض أنه لا خفاء في الملازمة و لا في بطلان اللازم - و هو الاختلال - بل الانصاف أنّ الاقتصار على ما دون هذه المرتبة يوجب تضییع حقوق الله و حقوق الناس و كيف يحصل الوثوق في الإقدام على ما أناطه الشارع بالعدالة لمن لا يظنّ فيه ملكة ترك الكذب و الخيانة فيمضی قوله في دين الخلق و دنياهم من الانفس و الاموال و الاعراض و يمضی فعله على الأيتام و الغيب و الفقراء و السادة. قال بعض السادة: إن الشريعة المنیعة التي منعت من إجراء الحدّ على من أقرّ على نفسه بالزنا مرّة بل ثلاثاً كيف يحكم بقتل النفوس و اهراقهم و قطع أياديهم و حبسهم و أخذ أموالهم و أرواحهم بمجرد شهادة من يجهل حاله من دون اختیار!»³

در ادامه به توزین و تقویم این متون - به حد ضرورت - می پردازیم.

(جلسه شصت و یکم)

عدالت در نصوص شرعی

معتبره عبدالله بن ابی یغفور

در نصوص معتبر دینی واژه های «عدالت»، «عدل»، «عدلین» مکرر به کار رفته است. لکن ظاهراً تنها نصی که به تفسیر عدالت پرداخته است معتبره عبدالله بن ابی یغفور است؛ با این سند و متن:

«روی عن عبدالله بن أبی یغفور قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام: بم تعرف عدالة الرجل بين المسلمين حتى تقبل شهادته لهم و عليهم؟ فقال: أن تعرفوه بالستر و العفاف و كف البطن و الفرج و اليد و اللسان و تعرف باجتناّب الكبائر التي أوعد الله عزوجل عليها النار من شرب الخمر و الزنا و الربا و عقوب الوالدين و الفرار من الزحف و غير ذلك و الدلالة على ذلك كله أن يكون ساتراً لجميع عيوبه حتى يحرم على المسلمين ما وراء ذلك من عثراته و عيوبه و تفتيش ما وراء ذلك، و يجب عليهم تزكيتة و

إظهار عدالته في الناس و يكون منه التعاهد للصلوات الخمس إذا واطب عليهن و حفظ مواقيتهن بحضور جماعة من المسلمين و أن لا يتخلف عن جماعتهم في مصلاهم إلا من علة فاذا كان كذلك لازماً لمصلاه عند حضور الصلوات الخمس فاذا سئل عنه في قبيلته و محلته قالوا: ما رأينا منه الا خيراً مواظباً على الصلوات متعاهداً لأوقاتها في مصلاه فان ذلك يجيز شهادته و عدالته بين المسلمين و ذلك أن الصلاة ستر و كفارة للذنوب و ليس يمكن الشهادة على الرجل بأنه يصلي إذا كان لا يحضر مصلاه و يتعاهد جماعة المسلمين و إنما جعل الجماعة و الاجتماع الى الصلاة لكي يعرف من يصلي ممن لا يصلي و من يحفظ مواقيت الصلوات ممن يضيع و لو لا ذلك لم يمكن أحد أن يشهد على آخر بصلاح لأن من لا يصلي لا صلاح له بين المسلمين فان رسول الله صلى الله عليه و آله هم بأن يحرق قوماً في منازلهم لتركهم الحضور لجماعة المسلمين و قد كان منهم من يصلي في بيته فلم يقبل منه ذلك و كيف تقبل شهادة أو عدالة بين المسلمين ممن جرى الحكم من الله عزوجل و من رسوله صلى الله عليه و آله فيه الحرق في جوف بيته النار و قد كان يقول رسول الله صلى الله عليه و آله: لا صلاة لمن لا يصلي في المسجد مع المسلمين الا من علة». روایت را شیخ صدوق با سندی که به جناب ابن ابی یعفور دارد در «کتاب من لا یحضره الفقیه»⁴ نقل کرده است. سند شیخ صدوق به ابن ابی یعفور مطابق مشیخه فقیه، به قرار ذیل است:

«و ما كان فيه عن عبدالله بن أبي يعفور فقد رويته عن احمد بن محمد بن يحيى العطار - رضي الله عنه - عن سعد بن عبدالله عن احمد بن ابی عبدالله البرقي عن ابيه عن محمد بن ابی عمير عن حماد بن عثمان عن عبدالله بن ابی یعفور»⁵. سند معتبر است. در اعتبار روایت به دلیل اختلاف نظر در اعتبار احمد بن محمد بن يحيى العطار القمي، اختلاف است؛ هرچند تعبیر رایج از روایت تعبیر مقبره و صحیحه است.

(پایان جلسه)

1. المكاسب (رسالة في العدالة)، ص330.
2. العروة الوثقى، ذیل مسأله 23.
3. المكاسب (رسالة في العدالة)، ص330.
4. ج3، ص34 و 35.
5. شرح مشیخه الفقیه، ص 12 و 13 (چاپ شده در آخر «کتاب من لا یحضره الفقیه»).

مشروح درس :

بسم الله الرحمن الرحيم

قرار بر این شد که در شرائط قاضی بگوئیم که قاضی باید عادل باشد. ما چون با این نهاد از اول فقه تا آخر فقه به آن نیاز داریم این بحث را بهانه ای قرار دادیم برای این که آن را مفصل بحث کنیم. یکی از کارهایی که کردیم بررسی عدالت در متون فقهی بود. تعاریف فقها را بررسی کردیم که اگر چه یکی نبود ولی باهم همسو بودند و همه در این جهت که عادل کسی است که واجبات را انجام دهد یا ملکه ای داشته باشد که واجبات را انجام دهد و عموم محرمات را ترک کند (اما احياناً اگر مرتکب گناه شد اشکالی ندارد تا با عصمت یکی نشود) اما کاری که از امروز شروع می کنیم این است که ببینیم در متون دینی هم آیا عدالت معنا شده است یا نه؟

به عنوان کسی که ده ها ساعت وقت گذاشته و گشته است تنها روایتی که می توانیم بگوئیم عدالت را معنا کرده است معروف است به صحیحه ی عبدالله بن یعفور. البته برخی از سندهای این روایت مثل سندی که شیخ طوسی دارد ضعیف است ولی سندی که صدوق دارد گفته شده است صحیح است و این روایت هم در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است و هم در استبصار و تهذیب شیخ طوسی آمده است و اگر یک سند صحیح داشته باشد کافی است. البته برخی اعتقاد به صحت سند این روایت ندارند که در آینده بررسی می کنیم. علاوه بر این که کلمات عدل، عدالت، عدلین در روایت آمده است ولی مثل این که روایات

ترجیح داده اند که این واژه را معنا نکنند به جز روایت ابن ابی یعفور. اگر ما از پس این روایت بر بیاییم بتوانیم آن را اثبات کنیم در بحث ما خیلی اثر دارد و اگر نتوانیم آن را اثبات کنیم به خاطر مشکلاتی که در سند دارد باز هم خیلی در بحث ما تأثیر دارد در واقع پذیرش آن چه علما گفته اند و ردش بستگی دارد به موضعی که در مقابل این حدیث اتخاذ می کنیم البته برخی ها خواسته اند فارغ از این حدیث از تفسیر فقها از عدالت دفاع کنند ولی ما آن راه را ناموفق می دانیم لذا این روایت برای ما خیلی اهمیت دارد. اگر کسی مبنایش این باشد که عدالت در هر ساحتی معنای خودش را می دهد لکل صنف عدالة با معنای خودش این یک نگاه است آن وقت ما باید ببینیم در پزشکی قانونی، پلیس راه و امثال این ها ما چه می خواهیم آیا می خواهیم که نماز صبحش را بخواند و مواظبت بر نماز کند (با همه ی اهمیتی که نماز دارد) یا آن که ما می خواهیم این است که اهل رشوه نباشد، فریب نخورد، خدا و پیغمبر را بشناسد یعنی رادع را داشته باشد؟ این یک نگاه است یک نگاه هم این است که بگوییم حتما عادل باشد عادل هم یعنی اجتناب کبائر و انجام واجبات پس این بحث بحث مهمی است. لغت هم چیزی به دست ما نمی دهد آن چه که لغت به دست ما می دهد این است که عادل کسی است که صاحب اعتدال باشد، استقامت در طریق داشته باشد، مرضی به باشد، عفیف باشد، یقن بفعله باشد این معانی کجا و تفسیری که ما در فقه داریم کجا؟

متن کتاب من لا یحضره الفقیه صدوق:

روی عن عبدالله بن ابی یعفور (صدوق در آخر کتابش در مشیخه گفته است من هر چه که از عبدالله بن ابی یعفور نقل می کنم چه کسانی برای من نقل کرده اند که آن ها را در بررسی سندی می آوریم، این عبدالله بن ابی یعفور خیلی انسان موجهی است و کاملا تسلیم امام بوده است و یک زمانی به امام می گوید اگر شما یک اناری را نصف کنید و بگویید یک نصف حلال و یک نصف حرام من کاملا می پذیرم) می گوید گفتیم به ابی عبدالله ع امام صادق بم تعرف العدالة بین المسلمین؟ به چه چیز عدالت انسانی بین مسلمین معروف می شود تا شهادتش علیه مردم یا به نفع مردم قبول شود پس سؤال می کند از ما یعرف به العدالة امام پاسخ می دهند: از این طریق که بشناسید او را بالستر و العفاف، انسان دریده ای نیست، اهل پوشش است، نجیب است، عفیف است، خوددار است، کف البطن و الفرج واللسان، بعد فرمودند و تعرف باجتناب الكبائر شناخته می شود به اجتناب کبائر یعنی آن هایی که خداوند به آن ها وعده ی آتش داده است من شرب الخمر و الزنا و الربا و عقوق الوالدین و فرار از جنگ و غیر ذلک، یعنی امام می خواهند بفرمایند علاوه بر این ها شناخته می شود عدالت با اجتناب کبائر ... نسبت این با قبلش (کف البطن و الفرج و اللسان) چیست؟ آیا بار اضافه ای دارد یا عبارت آخری از ما قبل است؟ و الدلالة علی ذلک راهنما بر این یعنی بر اجتناب کبائر یا بر آن ستر و عفاف و ... دالش این است که ساترا لجمیع عیوبه بپوشاند عیوب خودش را یعنی انسانی باشد که عیوبش را از مردم بپوشاند حتی یحرم علی المسلمین ماوراء ذلک تا حریم پیدا کند و حرام بشود بر مسلمین ماوراء آن چه خودش پوشاند من عثراته و عیوبه و تفتیش عیوبه یعنی خودش بپوشاند، متجاهر به فسق نباشد تا بر دیگران هم حرام باشد که دنبال کنند و یجب علیهم تصفیته یجب یعنی یثبت یعنی ثابت بشود بر مردم که او را تزکیه کنند و اظهار کنند عدالتش را بین مردم، متجاهر نباشد تا مردم هم حرمتش را نگه دارند. ضمنا و یكون منه التعاهد للصلوة الخمس حضرت نمی فرمایند فقط بخواند بلکه می فرمایند: التعاهد للصلوة، اذا واطب علیهن و وقتشان را حفظ کند با حضور جماعت مسلمین و ان لا یتخلف عن جماعتهم فی مصلاهم چون مردم شخصی را که در هیچ کجا ندیده اند، در مسجد ندیده اند در نماز جماعت ندیده اند چطور به عدالتش شهادت دهند مگر مریض باشد فاذا کان كذلك لازما لمصلاہ آمد جایی که می خواهد نماز بخواند عند حضور صلوة الخمس اگر سؤال شود از قبیله اش می گویند ما رأینا منه الا خیرا، مواظبا علی الصلوة متعاهدا لاوقاتها فی مصلاه اگر این طور شد فان ذلک یجیز شهادته و عدالته بین المسلمین و ذلک ان الصلاة ستر و كفارة للذنوب و لیس یمكن شهادت بر مردی به این که نماز می خواند اذا کان لا یحضر مصلاه و ... گویا امام می خواهند دعوت کنند که به شرکت در جماعت آن ها چون عموما جماعت ها برای آن ها بوده است امام می فرمایند برید تا شما را بشناسند و انما جعل الجماعة و الاجتماع الی الصلاة لکی یعرف من یصلی ممن لا یصلی و من یحفظ مواقیت الصلاة ممن یضیء و لولا ذلک لم یمكن احد ان یشهد علی آخر بالصلاة هیچ کس دیگری را نمی شناسد، اگر جامعه ای باشد از هم گسسته که نماز جماعت ندارند، حج ندارند در این جامعه هیچ کس دیگری را نمی شناسد و نمی تواند شهادت دهد بر دیگری لأن من لا یصلی لا صلاح له بین المسلمین و رسول خدا تصمیم گرفتند که بسوزانند قومی را در منازلشان لترکهم الحضور لجماعة المسلمین در حالی که بودند کسانی که در منازلشان نماز می خواندند ولی پیامبر نپذیرفتند مراد شدت عمل است نه این که واقعا بخوانند انسانی را بسوزانند، صدر اسلام اعراض از جماعت حکم

ارتداد را داشته است و ربطی به کسی که نماز جماعت نیاید در حالی که نشانه ی ارتداد در او نیست ندارد. و کیف تقبل شهادة او عدالة بين المسلمين ممن جرى الحكم من الله عز و جل و من رسوله فيه الحرب في جوف بيته بالنار و قد كان يقول: لا صلاة لمن لا يصلي في المسجد مع المسلمين الا لعة.

سند روایت

در مشیخه فقیه این است: ما کان فیه عن عبدالله بن ابی یغفور فقد رویتہ عن احمد بن محمد بن یحیی عطار این مرد عن سعد بن عبدالله ایشان هم عالی است، احمد بن ابی عبدالله برقی قمی عالی است، پدرش ایشان هم اگر چه مثل پسر نیست ولی در موردش گفته اند امامی ثقة، عن محمد بن ابی عمیر که ایشان هم مشخص است، حماد بن عثمان، عبدالله بن ابی یغفور. سند به نظر برخی معتبر است.

امام می خواهند به عبدالله بن ابی یغفور یک راه مطمئن و عام بدهند.

به نظر می رسد که این روایت نقل به معنا باشد، یعنی مطلبی را از امام شنیده است و نقل به معنا کرده است، این آقای ابن ابی یغفور قمی هم هست و عربی اش هم فصیح نیست، هیچ کس هم از علما تا به حال از پس این روایت بر نیامده است؛ شیخ انصاری یک رساله ای دارد به نام رساله ی عدالت که در آن جا خیلی تلاش کرده است که این روایت را درست کند ولی به نظر ما نتوانسته است.